




پیغام عشق

قسمت هفتصد و دهم





با سلام و عرض ادب 

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

آن مه که ز پیدایی در چشم نمی آید

جان از مزه عشقش بی گشن همی زاید

ما به عنوان انسان ۹۹.۹۹ درصدمان را عدم تشکیل می دهد که قادر به شناسایی و دیدن با پنج حس جسمی و ذهن نیستیم ولی با عدم کردن مرکز و مراقبه، من ذهنی رو به خموشی گذاشته و دست خود را از هشیاری و روح ما شل کرده و می شوید و هشیاری از سلطه ذهن خارج شده و تولدی دوباره می یابد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

عقل از مزه بویش وز تابش آن رویش

هم خیره همی خندد، هم دست همی خاید

از تأثیر ترجمان هشیاری حضور بر من ذهنی، من ذهنی خیره و گیج می شود و بی حس شده و کنترل را رها می کند و از این حالت بی وزنی، خود ذهن نیز شادی و آرامشی می گیرد و با این که آگاه از ریشه و اصل این شادی و آرامش نیست به خود نهیب می زند که کاش زودتر دست از کنترل و زُمختی بر می داشتم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

هر صبح ز سیرانش، می باشم حیرانش

تا جان نشود حیران، او روی بنماید

در هر مراقبه و عدم شدن مرکز و عمیق تر شدن، خالی تر شدن مرکز، از رباطی به رباط دیگر، در منزلگاههای مختلف در مسیر تکامل هشیاری، از روند بیداری از ذهن توسط زندگی و انعکاسات در درون و بیرون شگفت زده می شویم و در این



ندانستن و حیرانی ساکن می‌شویم تا زندگی روی خود را بر ما بنمایاند. تا من ذهنی و یا ما به صورت هشیاری حیران زندگی نشویم، یعنی مرکز را عدم نکنیم و دید همانیدگی‌ها را رها نکنیم، زندگی خود را به ما نشان نمی‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

هر چیز که می‌بینی، در بی‌خبری بینی

تا باخبری والله او پرده بنگشاید

برای دیدن با چشم عدم باید کاملاً به ذهن و پنج حس جسمی بی‌خبر شویم، از الگوهای شرطی شده، قضاوت و مقاومت دست برداشته و به حالت بی‌مقاومتی و قضاوت صفر برویم، اگر ذره‌ای مقاومت و قضاوت و دیده همانیده در ما باشد زندگی پرده از چشمان ما بر نمی‌دارد. سکون یعنی استقرار در این لحظه ابدی و عدم فعالیت ذهن، راحتی در خاموشی و عدم تحلیل و دانستن، حالتی بی‌وزن و مراقبه‌ای.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

دم همدم او نبُود، جان محرم او نبُود

و اندیشه که این داند، او نیز نمی‌شاید

حضور ذهن من‌دار، و یا هر نشانه‌ای از فعالیت ذهن برابر است با عدم حضور و طبق قانون غیرت، با بروز هر خاصیتی از ذهن، تحلیل، مقاومت، قضاوت یا دید همانیده، فکر و عدم خاموشی، حضور خود را به ما نشان نمی‌دهد. این لحظه ابدی و حضور را با فکر نمی‌توان تجسم کرد یا به چون و چندی درآورد و عقل ذهنی شایسته و توانایی درک حضور را ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

تن پرده بدوزیده، جان بُرده بسوزیده

با این دو مخالف دل بر عشق بِنساید



در این پروسه معکوس که ذهن هر لحظه همانیده شود و زندگی پرده همانیدگی را بدرد، هشیاری نمی تواند بر خود آگاه شود و این پروسه باید متوقف شود و با چیز جدید یا قدیمی همانیده نشویم و مرکز را عدم نگه داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

دو لشکر بیگانه تا هست در این خانه

در چالش و در کوشش جز گرد بنفزاید

تا زمانی که دردهای مختلف غذا می خواهند، همانیدگی های متفاوت خواهش اضافه شدن دارند و از طرفی دیگر هشیاری همانیدگی ها را نشانه می گیرد تا ما واهمانیده شویم و در این چالش ها فکرها و دردها برمی خیزند و ذهن ما پشت سر هم شروع به حرف زدن می کند، هشیاری نمی تواند به هشیاری قائم شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

خواهی ببری جانی، بگریز به سلطانی

در خدمت تریاقی تا زهر بنگزاید

اگر می خواهیم از این چالش ها و دردها و گرد و غبارهای افکار نجات پیدا کنیم، به پناه عدم، بزرگان و مولانا باید بگریزیم و در خدمت راه حل و ابیات آن ها باشیم، آن ها را تکرار و عمل کنیم، تا زهر همانیدگی ها و دردها ما را نگزند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

در زیر درخت او، می ناز به بخت او

تا جان پُر از رحمت تا حشر بیاساید

در زیر تعالیم بزرگان و قرین بودن هر لحظه با آن ها و تکرار ابیات و جملات آنان، بخت و خوشبختی واقعی می یابیم و جانمان پر از رحمت زندگی می شود و می توانیم در این لحظه ابدی با آرامش واقعی ساکن شویم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

از شاه صلاح‌الدین چون دیده شود حق‌بین

دل رو به صلاح آرد، جان مشعله بریاید

با عدم کردن مرکز در حضور بزرگان و قرین شدن با ابیات و جملات آنان، چشم عدم ما باز می‌شود و صلاح درون و بیرون خود را از آنان دریافت می‌کنیم و جانمان خرد، عقل، امنیت و قدرت و هزار ترجمانی که برای زنده شدن نیاز دارد را دریافت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۷

شکر کن، غره مشو، بینی مکن

گوش دار و هیچ خودبینی مکن

این نوری که می‌تابد و دل و زندگی ما روشن می‌شود، همه از قرین شدن با بزرگان است، پس شکر کنیم، مغرور نشوم و تعهد خود را محکم‌تر کنیم و با تمام دل و جان گوش دهیم و من‌ذهنی خود را صفر کنیم و اجازه ندهیم من‌ذهنی کمال‌گرا این روشنایی و نور را از خود بداند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق، ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بند ناپدید

به نقص‌ها و ایرادهای خود اقرار کنیم تا در زیر درخت بزرگان از تریاق آنان بهره‌مند شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳

کای مُحِبِّ عَفْو، از ما عَفْو کُن

ای طیبِ رنجِ ناسورِ کُهْن

بزرگانی که دوستدارِ عفو هستند و طیب دردهای هزارساله ما از نسلی به نسل دیگر هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

کی تراشد تیغ، دسته خویش را

رو، بجراحی سپار این ریش را

چراکه من ذهنی ما هیچ‌گاه خودش به دست خودش ساده و بی‌من نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۶۸

گویدش کای مَزْبَلَه تو کیستی؟

یک دو روز از پرتو من زیستی

قسمت‌های از من ذهنی نرگس که مزبله است و باید در تابش زندگی سوزانده شود:

۱- تصویری از کودکی که نظاره‌گر خشونت‌ها بین پدر و مادر، خواهر و برادرهای خود بوده.

۲- رنجش‌هایی که از گوش کردن درد و دل‌های مادرم هنگام تعریف کردن به بقیه از افرادی که مادرم را اذیت کرده‌اند.

۳- حس نقص‌ها و حقارت‌هایی که از خواهران و برادران رسیده.

۴- استرس‌ها و نگرانی‌هایی که براساس درس خواندن‌های غیر اصولی در سن کودکی به خود وارد کرده.



۵- درس خواندنی‌هایی از روی جبران حس خود کم‌بینی، گرفتن تأیید از مادر و خانواده و حس کسی شدن بوده، نه از روی عشق و آرامش.

۶- حس‌های تنهایی در کودکی و بی‌عشقی، بدون داشتن هم‌بازی.

۷- دیدن فیلم‌هایی که در خانواده بدون توجه به سن کودک پخش می‌شده و حک شدن آن تصویرها در من و علاقه شدید پیدا کردن به دیدن فیلم‌های ترسناک در سن ۱۳ و ۱۴ سالگی، طوری که فیلم ترسناکی نبوده که تا سن ۱۸ سالگی من ندیده باشم.

۸- تلاش برای تحصیل و دختر و خوب و مؤدبی بودن فقط برای پیدا کردن همسری که من را خوشبخت خواهد کرد و از من حمایت خواهد کرد و شروع یک زندگی رویایی، در نتیجه همانش با همسری که هنوز وجود نداشت از سال‌ها قبل، بدون هیچ دانش و علمی برای همسر داری.

۹- آشنا شدن با همسر و همانش ۱۰۰ درصد و محبت بیش از اندازه و توقع بیش از اندازه و آسیب‌های دوطرفه، هم‌افزایی دردها و تازاندن در صحرای فراخ مانند بز کوهی و تا حلق در من ذهنی پر از رنجش، کینه، حس گناه و خبط و توقع و به حسرت افتادن.

۱۰- بالا آمدن دردها و قدرت گرفتن آن‌ها، دعواها و خشونت‌ها و تشکیل یک دیو تمام عیار که اگر به خواسته‌اش می‌رسید آرام بود و گرنه به اژدهایی تبدیل می‌شد.

۱۱- محبت کردن به خانواده همسر و اقوام با هزار توقع برای احترام و برگشت.

۱۲- کنترل کردن و مثل سایه‌ای بر سر همسر افتادن.

۱۳- خرابی رابطه و عدم توانایی درست کردن آن با عقل من ذهنی و خراب‌تر و خراب‌تر شدن آن و شکستن دیوارهای اعتماد.



۱۴- پشیمانی و حس خبط و وابستگی بیشتر و بچه‌دار شدن به امید بهتر شدن زندگی، بدون هیچ دانش و قابلیت برای مادر بودن.

۱۵- افسردگی و خشونت و عدم مسئولیت‌پذیری و فرار از خود و آسیب زدن به خود، و کودکان خردسالی که از داشتن چنین مادری که گاهی بسیار مهربان و گاهی افسرده است، افسرده شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۴

گر ندیدی دیو را، خود را بین

بی‌جنون نبود کبودی در جبین

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۹

هر که او را برگ این ایمان بود

همچو برگ، از بیم این لرزان بود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۰

بر بلیس و دیو از آن خندیده‌ای

که تو خود را نیک مردم دیده‌ای

با دیدن گنج حضور و کمک‌های استاد نازنین و یاران معنوی زندگی و روابطم رو به بهبودی گذاشت و بسیار شاکر و قدردانم. از چراغ‌های کمک‌کننده به من برگرفته از برنامه ۶۶۳ گنج حضور، شناسایی الگوهای ذهنی بود که می‌خواستم با یاران معنوی خود به اشتراک بگذارم، به امید این که شناسایی آن‌ها در من قوی‌تر و پایدار شود.

چراغ جای دگر بودن، با مطلع غزل ۳۰۲۵:



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۲۵

جای دگر بوده‌ای، زانکه تهی روده‌ای

آب دگر خورده‌ای، زانکه گل آلوده‌ای

جای دگر؛ در ذهن بودن و خوردن آب‌های کثیف همانندگی و الگوهای ذهنی است. هشیاری که به تصاویر ذهنی چسبیده و یک بافت ذهنی تشکیل داده، این بافت ذهنی دارای دو جنبه است: یک جنبه ساختار، یکی جنبه محتوا. مانند ساختمانی که دارای نقشه است به عنوان ساختار و آجرهای سیمانی و یا گلی به عنوان محتوا. بافت ذهنی نیز دارای ساختارها و الگوهایی است که پرهیز از آنها و شناسایی آنها به میزان زیادی به آزاد شدن هشیاری کمک می‌کند.

قدم اول این است که بدانیم جای غلطی هستیم و آب بدی می‌خوریم، مخصوصاً علائم نیازمندی به جهان را در خود بینیم، مثلاً حرص به همه چیز، حسادت، رنجش و...

این الگوها عبارتند از:

۱- الگوی حس نقص؛ که بر هر محتوایی می‌تواند اجرا شود، پول، حس بزرگی، تأیید، مقام.

حس نیازمندی ذهن، برای این که من ذهنی از برکت زندگی قطع می‌شود و به جدایی می‌افتد و به جهان نگاه می‌کند و خودش را با دیگران مقایسه می‌کند. حس نقص موقعی که ما از دیگران برتر می‌آییم نیز هم وجود دارد و آدم را راحت نمی‌گذارد، و اضطراب و نگرانی و عدم آرامش، ما را رها نمی‌کند، که من بالاخره کی کامل می‌شوم و دچار فعالیت‌های حریصانه می‌شویم.

۲- الگوی شکایت؛ که منجر به خشم، سپس رنجش و بعد کینه می‌شود. با همسرمان برخورد می‌کنیم و میل به شکایت و ایراد گرفتن از چیزی داریم و این شکایت ربطی به میزان یا کیفیت موضوع ندارد. شکایت از وضع مالی، همسر، بچه، رئیس، هوا، ترافیک و این جلوی عبور خرد زندگی را به چهار بعدمان می‌گیرد.



۳- الگوی ملامت؛ مربوط به سرزنش دیگران برای اشتباهات یا خود، که از ابزارهای ذهن برای قوا و ساختن خودش است، باز جلوی خرد زندگی برای سامان دادن زندگی را می‌گیرد. ملامت خود، انسان را گیج می‌کند و یک شکنجه است؛ بلکه باید یاد بگیریم و تکرار نکنیم و در این کار صداقت داشته باشیم. درحالی که ملامت جلوی مسئولیت‌پذیری و صداقت را می‌گیرد، در صورتی که باید به اشتباه اعتراف کنیم و از دیگران بخواهیم کمکمان کنند.

۴- الگوی خواستن و میل شدید به محتوا دیدن؛ که من چیزهای بیرونی را می‌خواهم و میل شدید به محتوا دارم که باعث هشیاری جسمی می‌شود و من ذهنی بیشتر به خواستن زنده است تا از دیگران بهتر باشد و حس هویت کند.

۵- الگوی توقع؛ که حالت خاصی از الگوی خواستن است و باید توقع را صفر کنیم از همسر، فرزند و دوست، از هوا که آفتابی باشد، از ترافیک که شلوغ نباشد. هر ساختاری که در آن من است، ایجاد ناراحتی و ایجاد ناخشنودی می‌کند و این عدم رضایت زمینه هر کجا که برویم با ما هست و نمی‌توانیم درست فکر و عمل کنیم.

۶- ساختار مال من؛ خانه، فرزند، همسر، مقام یا سواد من، مال با کسره من یک خاصیتی در ما به وجود می‌آورد که توجه ما را به عنوان من ذهنی جلب می‌کند، نگران می‌کند، اضطراب به وجود می‌آورد و مخدوش می‌کند و هشیاری ما را با یک ارتباط نامرئی به چیزی وصل می‌کند و آن را به خودش اضافه می‌کند و منبع نگرانی است چون هر چیز مال ماست در خطر از بین رفتن است. بچه و همسر مال ما نیست، ما با همسرمان زندگی می‌کنیم و باید با عشق و زیر زمینه عشق بچه‌هایمان را بزرگ کنیم و بچه‌هایمان هم انسان هستند و وظیفه ما خدمت دادن و عشق دادن به آنها است.

۷- الگوی حق با من است؛ الگوی حق با من است به این علت است که ما از زندگی جدا می‌شویم در ذهن معیاری برای درست بودن خودمان و هماهنگ با قانون زندگی با اصل بودنمان نداریم، در نتیجه جدایی و ذهن با مردم مراوده فکری داریم و اگر حق با ما نباشد و با آنها باشد حس کوچکی و حس عدم امنیت می‌کنیم که می‌توانیم بشناسیم و پرهیز کنیم از وارد بحث و جدل شدن، خیلی از دعواها در خانواده، در جامعه از این الگوست و ربطی به محتوا ندارد، خواه باور، خواه



رفتار، خواه آداب زندگی، عبادی، و من ذهنی از این موضوع سوءاستفاده می کند که یا مای بزرگ تری بسازد یا پوسته خود را برای ستیزه سفت تر کند و اگر مردم حرف بزنند، هیچ کدام را نشنود و ستیزه کند.

۸- الگوی عدم پذیرش؛ که ذهن می گوید نمی پذیرم، اگر بپذیرد، مقاومتش کم می شود، زورش کم می شود، چراکه با مقاومت خودش را می سازد و اگر مقاومت نکنیم، ذهن فشار می آورد.

براساس تمام این الگوهای ذکر شده ناخشنودی و دلخوری زمینه و هشیاری جسمی ایجاد می شود و راه خرد زندگی بسته می شود، اما با شناسایی و پرهیز از این الگوها خشنودی و شادی اصیل در اثر حضور حاصل می شود و انسان قابلیت فضاداری و فضاگشایی و عمق زیاد پیدا می کند که حالت طبیعی ماست.

با عشق و احترام ❤️

نرگس از نروژ 🙏



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

تجربه این هفته و سقوط از نردبان زندگی که من را بالا می کشید، و من ذهنی که سعی می کرد مانع بالا رفتن من شود:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود از افتتَنان

استعانت جوید او زین انسیان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما، یاری ای

جانب مایید جانب داری ای

وقتی جمله، «انداختن همه همانیدگی‌ها» به گوشم خورد از آن به بعد شروع به شناسایی کردم و فهمیدم همه همانیدگی‌ها باید از مرکز بروند و هر همانیدگی به تنهایی مرکز را اشغال می‌کند و مانع ورود خرد زندگی می‌شود، و از آن به بعد من ذهنی در قالب افکار، دوستان، فامیل، همسایه، همکار، خانواده تلاش می‌کنم تا من را منصرف کند از انداختن آن همانیدگی و کشیدن درد هشیاران. یکی از همانیدگی‌هایی که شناسایی کردم سیگار بود، همانیدگی‌ای که نه برای جسم، نه ذهن و نه هشیاری غذا به حساب نمی‌آید و تازه سم، و فوق‌العاده اعتیادآور و وابسته‌کننده است. به طوری که وقتی قطع مصرف می‌خواستم بکنم فکر می‌کردم بدون سیگار زندگی فایده ندارد، من ذهنی می‌گفت اگه نکشی شب خوابت نمی‌بره، رفیق‌بازی و مهمانی حال نمی‌ده، مسافرت بدون سیگار مزه ندارد، سیگار بعد از غذا چی می‌شود، سیگار قبل از خواب چی، اگه عصبانی شدی سیگار نکشی چی می‌شود؟ و بهونه‌های من ذهنی و ترساندن من، وقتی که شروع به صبر و درد هشیارانه کردم بعد از چند روز متوجه شدم که با ترک سیگار من ذهنی به من حمله می‌کند و به دنبال جایگزین و همانیدگی دیگه من را می‌برد، مثلاً خرید، پرخوری، افکاری از جنس شک، حرص، طمع، حسادت و تنفر که



من را ضعیف کنه تا من دوباره مصرف کنم، که البته این کار را کردم و مزهٔ بد، بوی بد، سرگیجه، خشک شدن دهان و البته خواب بد به همراه کابوس رو تجربه کردم و هیچ زندگی و لطفی در سیگار و این لغزش وجود نداشت هیییییییچ. لازم است بگم که من وقتی سیگار را ترک کردم خودبه‌خود بعضی دوستان از من جدا شدند، من مسافرت تنهایی رفتم بدون مصرف سیگار و چقدر هم خوب و بدون استرس و ملامت و البته پاک و بدون بو برای خود و کره زمین. شب‌ها خواب بدون کابوس داشتم، صبح‌ها بدون سردرد و بدون خواب رفتن دست و پا بیدار می‌شدم و ذهنم تشویق شده بود تا همانیدگی‌های دیگر را شناسایی کند و آن‌ها را به خدا بسپارد، آزاد بودم و نوکر و بردهٔ سیگار نبودم، حال به شما دوستان می‌گم که سیگار چه همانیدگی بزرگی است.

یک شب که درد هشیارانه در حال قطع شدن بود و من ذهنی به من چربیده بود، توی خانه همه‌جا را زیرورو کردم تا سیگاری پیدا کنم و در آخر یک آن به خودم آمدم و دیدم دستم در سطل است، و سریع عقب کشیدم، و باز هم خدا را شکر که در مسیری هستم دست در دست مولانا، آقای شهبازی و شما دوستان گنج حضوری که با دنیا عوض نمی‌کنم. و هر وقت هم در حال خارج شدن از مسیر زندگی (برای) انداختن همانیدگی‌ها بودم، با شما به مسیر برگشتم و بدون شما صد درصد جذب من‌های ذهنی و چیزهای این جهانی می‌شدم و به‌جای شادی بی‌سبب و زندگی گرفتن از خدا باید از دیگران و تعدد رابطه، طمع، عیش و نوش، مواد مخدر و مشروب و سیگار زندگی را گدایی می‌کردم و خود را به تباهی می‌کشاندم.

و اما برگشت ما به آغوش خدا و به لحظه مستلزم تعهد، تداوم، تکرار، صبر، پرهیز، شکر، پذیرش اتفاق و باز کردن مشت خود و انداختن چیزی یا فکری که به آن چسبیده‌ایم (واهمانش)، و قانون جبران که شامل خرج وقت و پول در راه حضور تا به سمت و سوی دیگر کشیده نشویم و به‌جای سوی دیگر و من‌های ذهنی به‌سمت زندگی اصیل و پاک که شامل شادی بی‌سبب، ورزش سالم، خوراک سالم، برنامهٔ تلویزیونی سالم (گنج حضور)، و دوستانی که روی خود کار می‌کنند تا از همانیدگی‌ها پاک شوند برویم.



با سپاس از همه دوستان

علی از تهران



به نام عشق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

زین مردم کارافزا، زین خانه پر غوغا

عیسی نخورد حلوا، کاین آخر خر آمد

عیسی که نماد هشیاری منطبق شده بر هشیاری ست، از همانیدگی‌ها زندگی نمی‌خواهد، از انسان‌های همانیده شده با فرم‌ها، دردها، باورها... حلوا نمی‌خواهد، از خانه پرغوغای ذهن، شیرۀ زندگی نمی‌کشد، عیسی زیرک است خوب می‌داند حلوایی که از همانیدگی‌ها به دست می‌آید با دمل چرکی دردناکی همراه است. ما هم می‌توانیم از آخور دنیا دست بکشیم و از فضای عدم تغذیه شویم. امان از دست تو ای ذهن کارافزا! چه لحظات گرانبهایی را از ما ربودی!

چه فرصت‌های طلایی که صرف یاهوکاری‌ها و خواستن‌های حرص‌آلود تو نشد! ملالی نیست! بعد از این دیگر متحمل دردهای ناشی از کارافزایی‌های تو نخواهیم شد، وقتی می‌توانیم با خالی کردن مرکز از اجسام و اقلام ذهنی و باز کردن فضای درون، آب حیات عشق را جاری کنیم و تمام ابعاد وجودمان که چون کویر خشک و تشنه مانده را سیراب کنیم چه نیازی به آخور دنیا داریم.

تنها با خاموش کردن ذهن پرغوغا و هیاهو می‌توان به این آب گوارا دست یافت، مهم دم ایزدی ست. مراقب باشیم به شش جهت نرود و در دنیا و همانیدگی‌هایش گم نشود، که خسران بزرگی ست ما در این لحظه عمیقاً درک می‌کنیم در سوها و جهات، زندگی نیست. مثلاً یکی از سوهای متداول که اکثریت جذب آن می‌شوند سوهای زناشویی ست، هر مردی از همسرش و بالعکس، زندگی می‌خواهد و چون به خواسته‌های توهمی‌اش نمی‌رسد سرخورده می‌شود و دچار درد. انسان تصور می‌کند، می‌شود از دیگران زندگی گرفت در هر جهتی که بروی شک نکن که دردی را تجربه خواهی کرد تنها پناه و تنها چاره، مستقر شدن در لحظه اکنون است.

با سپاس فراوان طاهره از بندرعباس



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com